روزنامه شرق

چهارشنبه ۴ مرداد ۱۳۹۱ • ۵ رمضان ۱۴۳۳ • ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۵۸۶ • شماره ۶۶۱ دوره جدید • ۲۰صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۱ اذان مغرب ۲۰:۳۴ اذان صبح فردا ۴:۲۹ طلوع آفتاب ۶:۰۸

جلسه «تئاتر و فلسفه» در «پرسش»

در راستای برگزاری سلسله نشست‌های تبیین اندیشه، روز پنجشنبه ۱۳۹۱/۰۵/۰۵ ساعت ۱۷، جلسه «تئاتر و فلسفه» در محل موسسه پرسش برگزار خواهد شد. این جلسه با حضور محمد رضایی‌راد، امیر کیان‌پور و ارسلان ریحان‌زاده برگزار می‌شود. در جلسه مذکور عنوان سخنرانی محمدرضایی‌راد: «برشت – بنیامین»، امیر کیان‌پور: «بدیو – تئاتر» و ارسلان ریحان‌زاده: «بکت-بدیو» خواهد بود. علاقه‌مندان برای حضور در این نشست می‌توانند به آدرس خیابان ولیعصر، بالاتر از پارک ساعی، کوچه ساعی یکم، پلاک ۷، زنگ دوم مراجعه کنند، یا با تلفن: ۸۸۶۵۸۶۰۳۵ تماس بگیرند.

روزگار دوزخی من

کارگاه تجسمی سعدآباد تعطیل شد

افسوس

علیرضا امیرحاجبی

■ همین چند روز پیش بود که در خبرهای هنری خواندم که کارگاه تجسمی سعدآباد یکی از مراکز آموزشی تهران به دستور مدیریت کاخ موزه سعدآباد تعطیل شد. بسیار خوب. به سلامتی از شر این یکی هم خلاص شدیم. اما پیش از اینکه مانند بسیاری از مواقع از عصبانیت به خودم بپیچم و به زمین و زمان بد و بیراه بگویم، یاد خاطرات سال‌های بسیار دوری افتادم که بخشی از زندگی مرا تشکیل داده است. دقیقا نمی‌دانم در کدام سال بود اما مربوط به اواسط دهه ۷۰ می‌شد. روزی یکی از دوستان نزدیکم که مجسمه‌ساز و سفال‌گر خبره‌ای بود به من زنگ زد و گفت که شجاع‌الدین شهابی تصمیم گرفته تا شعبه دوم کارگاه هنر رو در سعدآباد افتتاح کنه. بیا یک سری بزنیم به سعدآباد. گفتم بسیار خوب. اجازه دهید قبل از هر چیز مختصری درباره استاد شهابی و کارگاه هنر بگویم. این هنرمند سال‌های سال است بدون هیچ سر و صدایی به هنرجویان رشته مجسمه‌سازی تدریس می‌کند. انسان شریف و خوش‌ذوقی که توقعی از کسی ندارد. من همواره خود را مدیون استاد شهابی می‌دانم که ساعات زیادی را برای شیرفهم کردن ما جوانان صرف می‌کرد. استادان دیگری نیز در این کارگاه مشغول تدریس بودند از جمله مرحوم استاد فیاض، حمید شانس، رامین سعادت‌قرین و آرش بیگدلی. استاد شهابی محیط کارگاه هنر را جوری طراحی کرده بود که هم می‌توانستی از کلاس‌ها استفاده کنی و هم از فضا و امکانات. یعنی هم آموزشی بود و هم حرفه‌ای. اما شهابی تمایل داشت که این نوع از کارگاه‌ها را گسترش دهد. به همین منظور با مدیریت آن زمان کاخ موزه سعدآباد وارد مذاکره شده بود.

یک روز صبح رفتم سعدآباد. چند نفر از دوستان و خود شهابی هم آمده بودند. بعد از چاق سلامتی از آرش بیگدلی پرسیدم: کارگاه کجاست؟ او هم ساختمانی یک‌طبقه را نشانم داد و گفت: اینهاش. نگاه کردم و دیدم جلو یک ساختمان قدیمی درب و داغون و به شدت کثیف ایستادیم. خیال کردم برگشتم به ۲۰۰ سال پیش. معلوم شد این یک آشپزخانه دوران رضا شاهی بوده که بعدها به دست فراموشی سپرده شده و تبدیلش کردند به انبار یا بهتر بگویم آشغال‌دانی. رفتیم داخل. همه جا کثیف و پر از لوازم بی‌استفاده‌ای بود که بیش از ۴۰سال در آنجا تل انبار کرده بودند. واقعا به این نتیجه رسیدم که ما ایرانی‌ها متخصصان بی‌بدیل آشغال نگه‌داشتن هستیم. منظورم از آشغال، زباله نیست بلکه خرت و پرت یا هرچیزی است که دیگر به درد نمی‌خورد. شما به انباری‌ها و پستوهای منازل ایرونی نگاه کنید، متوجه می‌شید چی می‌گم. بگذریم. استاد شهابی خودش دست به‌کار شده بود. همراه با یکی از همکارانش شروع کرد به تمیزکاری و رفت و روب. ما هم نتوانستیم مقاومت کنیم. عملیات پاکسازی آغاز شد. حالا شهابی برای این خانه‌تکانی چقدر هزینه کرد نمی‌دانم. اما جالب این بود که هیچ‌کس به جز ماها که دوستان و آشنایان شهابی بودیم یک نگاه هم به کارگاه نینداختند، ببینند خر ما چند من داره بار می‌بره. کار آماده‌سازی کارگاه حدود یک ماه طول کشید. بسیاری از دوستان و استادان از افتتاح کارگاه شماره دو هنر استقبال کردند و به آنجا آمدند. از جمله ملک دادیار گروسی، مجسمه‌ساز درجه‌یکی که مجسمه‌های میدان فلسطین و مدرس در بهارستان از شاهکارهای اوست. همچنین دوست عزیزم رضا یاراحمدی هنرمند مجسمه‌ساز و نیز حمید دماوندی مهندس متالورژ که قرار شد یک کوره ذوب برنز در کارگاه راه‌اندازی کند. فعالیت‌ها آغاز شد. کلاس‌های آموزشی، چند نمایشگاه خوب تجسمی، راه افتادن کوره پخت سفال، همه و همه در عرض دو یا سه سال سرو سامان یافت. محیطی زیبا که اگر کسی با هنر نیز بیگانه بود با دیدن آن سر ذوق می‌آمد که حداقل برای مدتی کوتاه هنرمند شود یا فرزندانش را برای آموزش به کارگاه هنر بفرستد. رویدادها پی‌درپی باعث شد تا هر کدام از ما به سمتی پرتاب شویم. خود استاد شهابی نیز مدیریت کارگاه را رها کرد. به چه علت؟ این را نمی‌دانم. پس از ما نیز هنرمندان دیگری به سراغ کارگاه آمدند یا ماندند یا رها کردند و رفتند. اما یک چیز ثابت مانده بود: نام کارگاه تجسمی سعدآباد که گاه‌گداری سری به آنجا می‌زدم و یاد خاطرات شیرین گذشته می‌افتادم. کارگاه هنر یک نهاد بی‌نظیر در تاریخ هنرهای تجسمی ایران بود که گمان نمی‌کنم جای خالی آن پر شود. امیدوارم مدیریت سعدآباد در تصمیم خود تجدید نظر کند. فقط امیدوار هستیم. راستی از آن زمان سعی کردم کمتر خرت و پرت جمع کنم. کار سختی است اما جدا می‌گویم شما هم شروع کنید به دور ریختن آشغال‌ها.

دیده بان

آن خشت بود که پُر توان زد!

آقا مراد ما را شرمنده کردی!

فریدون مجلسی

در صفحه حوادث شرق (روز دو مرداد ۹۱) خبری آنکادره شد در قالبی زیر عنوان دریچه بود درباره آقا مراد عبدالحرمن ۶۴ساله اهل امارات که تا سال ۲۰۱۰ تعداد فرزندانش را به ۸۸ عدد رسانده و تلاش می‌کند آنها را به صد عدد برساند. البته خبر قدری کهنه است، با توجه به سه عدد زن که در پستو دارد، باید تعدادشان اکنون به ۹۱ عدد رسیده باشد. لابد یارانه نقدی اماراتی پولدار از ایران خیلی بیشتر است، حالاگیریم هر نفر ماهی صدهزار تومان هم باشد، نود و یک عدد تولیدی به علاوه سه همسر مولد، به علاوه آقا مراد در مقام نریان سیلمی، یعنی همان رییس خانوار، می‌کند به عبارت نود و پنج عدد، که از لحاظ ریالی می‌کند به عبارت بالای ۹میلیون تومان، مزایای حق‌الکفاله کسب و کارهای خارجی به نام این‌گونه آقا مرادی از ۹۰میلیون هم بالا می‌زند! برای همین هم هست آقا مراد شب‌ها پیش از آنکه به حرفه سیلمی‌گری خودش بپردازد، معمولا پس از استراحت روزانه عصرها کنار دریا قدم می‌زند، نگاهی به دریا می‌اندازد و زیر لب به عربی زمزمه کند: همه چیز آرومه، چقدر خوشحالم! و بعد روی نیمکت قهوه‌چی لم می‌دهد و سرلوله لاستیکی کدو را به دهان می‌گذارد و چند پک محکم می‌زند. آخر آنها به قلیان می‌گویند کدو، ما هم قدیم‌ها به آنجور کدوها می‌گفتیم کدو قلیونی، فکر می‌کنم به همین دلیل هم هست که شرطه مزاحمشان نمی‌شود! باری یکی از رفقا می‌آید تخته نردی بازی می‌کنند، سپس سوار کادیلاکش می‌شود که دنده اتوماتیک است، لذا پای بی‌جوراب چپش را هم که آزاد است از زیر دشداشه بیرون می‌آورد و با همان کفش روباز ضربدری سگک‌دار، روی داشبورد طرف شاگرد می‌گذارد و در حالی که آهنگی از سامیه جمالی را با سوت زمزمه می‌کند، دلی‌دلی‌کنان، برای استراحت به خانه باز می‌گردد تا خستگی روزانه را از تن به در کند و روی فراهم آوردن سه نوبت یارانه نقدی اضافی سال آینده حساب می‌کند. ۱۵عدد هم زن گرفته، به ترتیب که مدل‌شان کهنه و قدری فرسوده شده‌اند همراه با فولکس واگن و ژیان و پیکان قدیمی آنها را هم تدریجا مرخص و احیانا راهی قبرستان عیالات کرده و مدل‌های تازه و جاندار جانشین آنها کرده است و عجالتا سه عدد پارک کرده دارد که برای آنها هم یک فکرهایی در سر دارد. دوستانش از مدل‌های روسی و اوکراینی حرف‌هایی می‌زنند، باری آقا مراد برای خودش گونه‌ای است دوپا از رده هُومُو ساپین از گونه تحول یافته هُومُو اِرکتوس عربیکوس امارت‌زیستی، که استعداد خاصی در استراحت و فعالیت‌های جانبی آن دارد.

در فکر آقامراد اماراتی بودم که راستش چند سالی هم از من کوچکتره، شرمنده! که در اخبار مصور اینترنتی چشمم به مصاحبه دختر خانم شیک‌پوش ملک سعود افتاد که خواستار تحولاتی در زندگی و فرهنگ عربستان شده و از سختگیری‌های وزارت امر به معروف کشورش می‌نالید و معلوم شد ایشان کوچک‌ترین فرزند ملک سعود ابن عبدالعزیز است که خودم در نوجوانی که به تهران سفر کرده بود ایشان را با اسکورت همراه در ماشین رولس رویس سلطنتی در خیابان ولیعصر کنونی دیده بودم! اما نمی‌دانستم چنین مقام مولدی هم داشته باشد، زیرا شاهزاده خانم به عنوان نقطه ته سطر، صدو پنجاه و هشتمین فرزند، همان پدر بود! حالا فهمیدم چگونه خاندان ابن سعود، در طی سلطنت فقط دو نسل تعدادشان به چندهزارنفر رسیده است. خب در میان صدو پنجاه تا بچه یکیش هم اینجوری از آب درمیاد! باری دلم برای آقا مراد سوخت، شاید بیچاره خیلی همزادپنداری کرده و فکر می‌کنه با شاهکاری که زده در کتاب‌های رکوردهای گینس جایی برای خودش پیدا کنه، اما هیهات! مگه ملک سعود بیخودی پادشاه شد؟ به یاد سعدی علیه رحمه افتادم که می‌فرماید: «اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی/ برآورند غلامان او درخت از بیخ/ به‌پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد/ زنند لشکریانش‌هزار مرغ به‌سیخ»، اما دلیلش را نفهمیدم، چون هیچ ربطی به داستان ما نداشت! فکر می‌کنم با همان ستمی که سلطان روا دارد همزادپنداری کرده باشم!

کلبه مشاهیر

در جست‌وجوی زمانِ گم‌شده «مارسل پروست»

نوشین پیروز

روزی از پدربزرگ پرسیدم: «شما کی فهمیدی که دیگه پیر شدی؟» او خندید و گفت: «از وقتی که متوجه شدم همه جمله‌هایم را با «یادش بخیر» شروع می‌کنم!»؛ وقتی در موزه تاریخ شهر پاریس (موزه کارناواله - Musée Carnavalet) جلو اتاق «مارسل پروست» (Marcel Proust) ایستاده بودم و با خودم می‌گفتم: «وای یادش بخیر! چقدر سختم بود پول برای خرید هفت جلد رمان «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» را بدم. الان چند شده؟» و چند یادش بخیر دیگر و به‌دنبال آن یادآوری پدربزرگ، کتابفروشی‌های پشت دانشگاه و دوستانم... بود که یاد حرف پدربزرگم افتادم، لااقل در موزه، برای جلوگیری از پیری زودرس، سعی کردم دیگر هیچ چیز را به خاطر نیاورم! موزه زیبای «کارناواله» ساختمان سه‌طبقه‌ای است که در آن با استفاده از ماکت و تابلوها و اشیایی که اینجا جمع‌آوری و نگهداری می‌شود، تاریخ و تحول شهر پاریس را تا امروز نشان می‌دهند و قسمت کوچکی با عنوان اتاق «مارسل پروست» هم در آن قرار دارد. می‌توانید از میز تحریر و اشیایی مثل شمعدان و چند ظرف، چند تا مبل و صندلی دیدن کنید. اینجا بیشتر شبیه انباری از وسایل شخصی «پروست» است و نه بیشتر. «پروست» به جز اقامت در آپارتمانش در بلوار هوسمن (Boulevard Haussmann) شماره ۱۰۲، که برای رهایی از سروصدای خارج از خانه، دیوارهایش را با چوب‌پنبه عایق کرده بود، در هتل زندگی می‌کرد. «گراند هتل» در کابورگ، (Cabourg Basse-Normandie) هتلی است بسیار زیبا و مجلل در شمال فرانسه که «پروست» بخشی از رمان «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» را آنجا نوشت. «کابورگ» هیچ شباهتی به خیابان‌های پرسرو صدا و محله‌های شلوغ پاریس ندارد. اگر گذارتان به شمال فرانسه و منطقه «نُرماندی» افتاد، بسیاری از توصیف‌هایی را که در کتاب‌های «مارسل پروست» خوانده‌اید در این هتل و اطراف آن خواهید دید. اگرچه هتل بازسازی شده، اما به همان شکل اولیه نوسازی شده است. در این هتل بسیار زیبا از اتاق و وسایل شخصی «مارسل پروست» به خوبی نگهداری می‌شود. مجسمه برنزی از او در سرسرای هتل قرار دارد. همین‌طور عکس‌ها و تصاویر به‌جامانده از دوران اقامت او همه جا به نمایش گذاشته شده و فضای هتل را شبیه موزه کوچکی کرده است. زیبایی منطقه و منظره هتل، سقف‌های بلند و چلچراغ‌های بزرگ، موسیقی کلاسیک و حتی ادب کارمندان فعلی هتل، باعث می‌شود که زمان به عقب و به دوران گذشته فرانسه بازگردد و وقتی که رو به دریا، چای یا قهوه می‌نوشید، حس کنید که یک اشراف‌زاده فرانسوی در آن زمان چطور زندگی می‌کرده است، تا زمانی که پرداخت صورت‌حساب هتل شما را به دنیای واقعی بازگرداند. «گراند هتل» بیشتر از هر خانه‌ای، نشانه‌ای از طرز تفکر و نگارش «پروست» دارد و این حقیقت که اشیای پیرامون ما یادآور گذشته‌ها هستند. حتی «گراند هتل» زیبا و مجلل هم مثل جهان، محل گذر بوده و هیچ ساکن دایمی ندارد. اما خانه ابدی «مارسل پروست» در گورستان «پر-لاشز» (Cimetière du Père-Lachaise) پاریس است؛ باغی زیبا برای جست‌وجوی نام‌هایی که از جهان رفته‌اند، اما از یادها نرفته‌اند.

کارتون‌خواب

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com

آکادمی

اولین زن فضانورد آمریکا درگذشت

■ **گروه علم:** «سالی راید»، اولین زن فضانورد آمریکا بر اثر سرطان پانکراس در سن ۶۱سالگی درگذشت. وی دوشنبه گذشته و پس از ۱۷ ماه مبارزه با سرطان در خانه‌اش در ایالت سن‌دیه‌گو درگذشت. «راید»، ۳۲ساله بود که ۱۸ ژوئن ۱۹۸۳ با شاتل فضایی چلنجر به فضا رفت. وی استاد فیزیک دانشگاه کالیفرنیا بود و پنج جلد کتاب علمی برای کودکان نیز از خود به یادگار گذاشته است. وی نه‌تنها اولین زن آمریکایی فضانورد بود، بلکه در آن زمان جوان‌ترین فضانورد آمریکایی نیز محسوب می‌شد. «سالی راید» ۲۶ می ۱۹۵۱ در لس‌آنجلس کالیفرنیا متولد شد و در ۲۶سالگی و پس از کسب دکترای فیزیک از دانشگاه استنفورد به ناسا پیوست. او در ۱۸ ژوئن ۱۹۸۳، در هفتمین ماموریت شاتل‌های فضایی، سوار بر شاتل فضایی چلنجر به فضا رفت. سفر دوم «راید» به فضا در سال ۱۹۸۴ و سوار بر شاتل چلنجر انجام شد. او در مجموع ۳۴۳ ساعت را در مدار زمین سپری کرد. پس از فاجعه انفجار شاتل چلنجر، «رونالد ریگان» او را به عضویت کمیسیون تحقیق حادثه انتخاب کرد. تجربیات او در این کمیته باعث شد به عضویت کمیته تحقیق فاجعه انفجار شاتل کلمبیا نیز انتخاب شود. «راید» جزو شناخته‌شده‌ترین مروجان علم در سطح جهان به شمار می‌آید. او علاوه بر انتشار کتاب‌ها و مقالات متعدد، پروژه‌ای به نام EarthKAM را راه‌اندازی کرد که در آن، یک دستگاه دوربین عکاسی روی شاتل نصب می‌شد و دانش‌آموزان مدارس در سراسر جهان می‌توانستند در لحظه از منطقه مورد نظر خود عکسبرداری کرده و به بررسی ویژگی‌های زمین‌شناختی آن منطقه بپردازند. جالب آنکه وی ۲۰ سال پس از سفر اولین زن فضانورد روسی (والنتینا ترشکوا) به سفر فضایی رفت. زمانی که ناسا برای استخدام فضانورد آگهی داد، او بین هشت‌هزار نفری بود که برای پذیرش به عنوان فضانورد به این سازمان مراجعه کردند. وی از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۷ با برنامه فضایی سازمان ملی فضا و هوانوردی آمریکا همکاری داشت. «سالی راید» پس از ترک ناسا در سال ۱۹۸۷، برای تدریس، به دانشگاه استنفورد رفت. «باراک اوباما»، رییس‌جمهوری آمریکا در بیانیه‌ای اعلام کرد که از خبر درگذشت «سالی راید» به شدت متاسف است. آقای «اوباما» گفت: «سالی به عنوان اولین زن آمریکایی که به فضا رفت، یک قهرمان ملی و یک الگوی قدرتمند بود.»